



## چهار پاره

و گرانمایه باشد.» این گفته درباره اشعار عسجدی نیز صادق است. از آنجا که این شعر را در منابع مورد جستجو نیافتیم و از سویی ممکن است از دیده‌ها دور بماند، این یادداشت را درباره آن نوشتیم.

### ۲. داغ باز آوردن

آگاهی از رسوم استیفا و دیوانسالاری ادوار پیشین برای تصحیح برخی متون از جمله ضروریات است و لذا انتشار این‌گونه آثار از نخستین اولویتهای پژوهشهای متون می‌باشد که متأسفانه مورد غفلت واقع شده است. یکی از آثار ارزشمند و کم‌نظیر در این زمینه متنی است با نام المرشد فی الحساب (نسخه ۲۱۵۴ کتابخانه مجلس) که به سال ۹۱ هجری به زبان فارسی نگاشته شده و از دیدگاههای گوناگون دارای اهمیت فراوان است. نگارنده پیش از این یادداشتی درباره دو اصطلاح مندرج در این متن – اصطلاحات «تقطیع» (قطع) و «رفاده» – را در گزارش میراث (پیاپی ۳۵، صص ۲۳-۲۴) درج کرد که اتفاقاً ارتباط چندانی با دانش استیفا ندارد. در اینجا مطلبی مرتبط با استیفا را از المرشد فی الحساب یاد می‌کنیم. بخش اصلی این اثر درباره فنون و اصطلاحات کاربردی در دیوانخانه‌های پادشاهان نگاشته شده است. در بخشی از کتاب درباره شیوه حسابرسی از گله گوسفندان پادشاه و چگونگی سپردن آن به رهمداران گفتگو شده است. در آنجا (ص ۳۰۶) یاد شده که رهمدار باید هنگام حسابرسی گله، بخش «داغ» نهاده از پوست گوسفندانی را که سقط شده‌اند به مستوفیان ارائه کند: «... و هر سقط کی خواهد بود، اگر مسلوخ توان خورد به مطبخ فرستد و اگر بدل توان کرد بدل کند و «داغ» و «دروشم»<sup>۳</sup> نگاه دارد تا به وقت حساب عرض دهد و اعتماد بر قول و رفع او باشد. و

۱. جای نانویس از ابن‌ندیم است و گویا می‌خواسته که بعدها این آگاهی را تکمیل کند و نتوانسته است.

۲. این عبارت در ترجمه فارسی الفهرست (ترجمه رضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش [چ ۳]) چنین است: «ز پیوند حفصویه، کاتبم من چنین آمد از سوی مادر بر آدم.»

۳. «دروشم»: به این شکل در فرهنگها ضبط نشده اما «دروشم» یا «دروش» به معنی نشان و داغی که بر حیوانات زنند در فرهنگها دیده می‌شود. در نسخه چند سطر پس از این نیز به شکل «دروشن» ضبط کرده که این ضبط نیز در فرهنگها دیده نشد.

علی صفری آق‌قلعه

۱. بیتی تازه یاب از عسجدی در الفهرست ابن‌ندیم  
در الفهرست (محمدبن اسحق‌الندیم، تصحیح رضا تجدد، تهران، گفتگوی تمدنها و اساطیر، ۱۳۸۱ ش [چ ۲] ص ۱۵۰) در ذیل ترجمه «حفصویه» آمده: «حفصویه: و اسمه...»<sup>۱</sup> [کان جدّ عبدالعزیز الشّاعر العسجدی المروزی من قبل امّه و هو یقول: ز پیوند حفصویه کاتبم من جنین آمد از سوی مادر برادم]<sup>۲</sup>. و کان من افاضل کتّاب الخراج...»

عبارت میانه کروش در حاشیه نسخه چستریبیتی از الفهرست به خطی جز خط کاتب درج شده و از افزوده‌های دیگران بر الفهرست است. آنگونه که می‌بینیم این نوشته فارسی به صورت یک عبارت منثور در متن ضبط شده اما گمان می‌رود که این عبارت، بیتی از عسجدی است. این بیت به احتمال بسیار مربوط به شعری است که بیت دیگر آن در لغت فرس (ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ ش، ص ۱۱۹ [نیز ص ۴۶ دبیرسیاقی]) ذیل مدخل «راد» بدین‌گونه ضبط شده است:

اگر نسبتم نیست یا هست حُرّم

اگر نعمتم نیست یا هست رادم

بیت اخیرالذکر در دیوان حکیم عسجدی مروزی (گردآوری طاهری شهاب، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸ ش [چ ۲]، ص ۴۸) به صورت بیتی مفرد به نقل از لغت فرس ضبط شده است. شکل اصلی بیت مندرج در الفهرست نیز باید چنین باشد:

ز پیوند حفصویه کاتبم من

چنین آمد از سوی مادر نژادم

ابن‌قتیبه در دیباجه الشعر و الشعرا (ص ۱۱۷ ترجمه فارسی آذرتاش آذرنوش؛ ص ۲۲ چاپ دوخویه) گفته: «و گاه شعر را از آن باب انتخاب کنند و حفظ کنند که گوینده را جز آن شعری نباشد یا شعرش سخت اندک

مستوفی باید کی داغ و دروشم ببیند، ساقط براند.»

مقصود از داغ و دروشم نیز نشان گله پادشاه است که بر فلزی نقش کرده و پس از تفته کردن بر پوست حیوانات می‌نهادند. مضمون آفرینیهای فراوانی در شعر فارسی از این موضوع شده است و گویا جایگاه ویژه‌ای نیز در دشت و بیابان برای داغ نهادن انتخاب می‌کردند که به نام «داغگاه» خوانده می‌شد. در چهارمقاله (احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، به کوشش محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۸۱ش [چ ۲ با تعلیقات]، ص ۵۹) در توصیف ماجرای پیوستن فرخی سیستانی به درگاه امیر چغانیان به داغگاه اشاره شده است: «چون به حضرت چغانیان رسید بهارگاه بود و امیر به داغگاه؛ و شنیدم که هجده هزار مادیان زهی داشت هر یکی را کره‌ای در دنبال و هر سال برفتی و کرگان داغ فرمودی ...»

«قصیده داغگاه» فرخی دارای ابیاتی است که در آنها این اصطلاح به کار رفته و از آنجا که معروف است نیازی به یادکرد آن نمی‌بینیم. فقط می‌افزاییم که اصطلاح «داغی» امروزه نیز کاربرد دارد. مثلاً در جایهایی چون کارخانه‌ها می‌بایست ابتدا ابزار آسیب‌دیده و مستعمل را که «داغی» نامیده می‌شود به انباردار تحویل داد تا بتوان ابزار نو دریافت کرد.

چنانکه گفتیم، آگاهی از این‌گونه اصطلاحات در تصحیح متون سودمند است. برای نمونه در چاپ اخیر تاریخ بیهقی (ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، سخن، ۱۳۸۸ش، ص ۴۰۷) بیتی از ابوالمظفر عبدالجبار بن الحسن الجمحی البیهقی بدین‌گونه ضبط شده است:

هر آن کار کآن را به سوری دهی

چو چوپان بد دوغ باز آورد

ضبط واژه «دوغ» مطابق همه نسخه‌های موجود تاریخ بیهقی است ولی در تصحیح پیشین تاریخ بیهقی (به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵ش، ص ۵۳۳) واژه «دوغ» به قیاس با ضبط تاریخ بیهق (ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، فروغی، بی تا [چ ۲]، ص ۱۷۹) به واژه «داغ» تصحیح شده که قطعاً درست است. ضمناً همین بیت در ذیل نفثة المصدور (نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، به کوشش حسین مدرس طباطبایی، تهران، کتابخانه،

موزه و مرکز اسناد مجلس، ص ۶۲) با اختلافی در مصراع نخست بدین‌گونه ضبط شده است:

هر آن مملکت کان به سوری سپاری

چو چوپان بد داغ باز آورد

ضبط این متن نیز گواهی بر درستی واژه «داغ» است. اگر مصراع دوم این بیت را با توصیف مندرج در المرشد فی الحساب بسنجیم، مفهوم آن به درستی دانسته می‌شود. یعنی چوپان بد از گوسفندان به خوبی نگهداری نمی‌کند و لذا «داغ» که نشانه سقط شدن حیوان است باز می‌آورد. در اینجا یک نکته را نیز یادآور شویم و آن اینکه در تعلیقات چاپ اخیر تاریخ بیهقی (ص ۱۱۳۴) درباره ضبط «داغ» آمده: «... ضبط فیاض (یعنی داغ) که به تبعیت از تاریخ بیهق انتخاب شده، یعنی نشان گوسفند که مرده یا گرگ خورده است. داغ در این صورت عبارت است از تکه‌ای از پوست یا بازمانده لاشه حیوان. و نه چنان که خطیب‌رهبر (۲/۶۴۰) فهمیده داغ کرده و نشان حیوان با آهن تفته.»

در این عبارت اشاره به خورده شدن گوسفند توسط گرگ درست نمی‌نماید چرا که اگر گوسفند را گرگ ببرد، تضمینی وجود ندارد که پوست جانور به دست آید یا گرگ به بخش داغ نهاده آسیبی نرساند. همچنین اشاره به «تکه‌ای از پوست یا بازمانده لاشه حیوان» نیز درست نیست و چنانکه از متن المرشد نیز دریافته می‌شود، چوپان باید تکه‌ای از پوست را که داغ پادشاه بر آن نهاده شده بود به مستوفی ارائه کند. در واقع هر «داغ» نماینده یک حیوان بوده است و گرچه چوپان می‌توانست پوست یک حیوان را چندین قسمت نموده و به مستوفی عرضه کند. نیز توجه شود که داغ بازآوردن نشانه این بوده که حیوان به دلیلی موجه سقط شده است. اگر چوپان چنین نمی‌کرد روشن می‌شد که حیوان را دزد برده یا گرگ خورده و در این حالت به دلیل بی‌کفایتی احتمالاً شغلش را از دست می‌داد.<sup>۱</sup>

۱. یادآور شویم که مثال یادشده از تاریخ بیهقی صرفاً برای نمونه است و تصحیح آقایان دکتر یاحقی و سیدی یکی از تصحیحات خوب در سالهای اخیر بوده است. در این تصحیح از تمام پژوهشهای پیشین درباره تاریخ بیهقی استفاده شده و - جز در برخی ضبطها - نسبت به چاپهای پیشین برتری قطعی دارد.



### ۳. اثری دیگر از ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی

ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی (زنده تا ۷۲۴ ق) از نویسندگان جنجال‌برانگیز تاریخ نگارشهای فارسی است. وی در حالی که برخی از نوشته‌های پیشینیان را با ایجاد دگرگونی‌هایی به نام خود کرده، در عین حال مدّعی بوده است که آثاری چون جامع‌التواریخ رشیدی نگاشته او می‌باشد و رشیدالدین فضل‌الله همدانی آن را به نام خویش درآورده است. از این نویسنده سه اثر تاکنون شناخته شده است: ۱. عرایس الجواهر و نغایس الاطیاب، ۲. تاریخ اولجایتو، ۳. زبدة‌التواریخ.

از این میان، آثار نخست و دوم به ترتیب توسط استاد ایرج افشار و خانم مهین همبلی به چاپ رسیده اما از زبدة‌التواریخ تا جایی که می‌دانیم فقط بخش «فاطمیان و نزاریان» توسط زنده‌یاد محمدتقی دانش‌پژوه چاپ شده است. کسانی هم که تاکنون درباره کاشانی مطالبی نوشته‌اند فقط از همین سه اثر وی یاد کرده‌اند.

اخیراً در فهرستواره کتابهای فارسی (احمد منزوی، تهران، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۲ ش، ج ۴، ص ۲۶۹۳) اثری به زبان فارسی در موضوع ریاضیات با نام الرسالة الرشیدیه فی المسائل العددیه نگاشته ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد المورّخ دیده شد که برای شخصی با القاب «رشیدالحق و الدولة و الدین» نگاشته است. چنانکه می‌بینیم نام نویسنده الرسالة الرشیدیه دقیقاً برابر با نام نویسنده مورد گفتگوی ما است.

می‌دانیم کاشانی نخستین تحریر عرایس الجواهر را به نام خواجه رشیدالدین فضل‌الله مصدر ساخته است. این موضوع در دیباجه نسخه ۳۶۱۳ کتابخانه ایاصوفیا دیده می‌شود (نک: عرایس الجواهر، ص «نورده»). قاعدتاً این کار باید هنگام انتساب او به دستگاه رشیدالدین و پیش از پدید آمدن دشمنی میان آنان روی داده باشد. پس بعید نیست که کاشانی الرسالة الرشیدیه را نیز برای رشیدالدین نگاشته باشد؛ به‌ویژه که القاب مهدی‌الیه با القاب رشیدالدین همخوانی دارد. قرینه دیگر اینکه کاشانی را به لقب/ پیشه «حاسب» نیز خوانده‌اند. استاد افشار در دیباجه عرایس الجواهر (ص «دوازده») در این باره

مرفوم فرموده‌اند: «ظاهر آن است که کار اساسی و ثابت او «تاریخ‌نویسی» بوده است؛ اگرچه از عنوان «الحاسب» که در نسخه مورّخ ۹۹۱ عرائس به دنبال اسم او الحاق شده است می‌توان حکم کرد که امور محاسباتی دیوان را هم به عهده داشته است.»

اینک با پیدا شدن الرسالة الرشیدیه نوشته ایشان تأیید می‌شود و می‌توان احتمال داد که الرسالة الرشیدیه فی المسائل العددیه چهارمین نوشته شناخته شده کاشانی است.

یک نکته را هم اینجا یادآور شویم و آن اینکه درست در همان مکان و زمان (تبریز، نخستین سالهای سده هفتم) نویسنده دیگری می‌شناسیم با نام عبدالله بن علی بن محمد (مشهور به فلک‌علای تبریزی) که نام وی و پدر و نیای او با نویسنده مورد گفتگوی ما یکسان است و اتفاقاً سه اثر درباره دانش استیفاء به نامهای سعادت‌نامه، قانون‌السعادة و لطایف شرفی نگاشته است.<sup>۱</sup> این شخص نمی‌تواند نویسنده الرسالة الرشیدیه باشد چرا که در خلال مشخصات نویسنده الرسالة الرشیدیه لقب/ پیشه «مورّخ» درج شده که صرفاً می‌تواند درباره کاشانی صادق باشد و خود وی نیز آن را هنگام یادکرد از خودش به کار می‌برده است.

### ۴. داروی خرسندی در جوامع‌الحکایات عوفی

در جوامع‌الحکایات (سدیدالدین محمد عوفی، تصحیح امیربانو مصفا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ ش، جزو اول از قسم دوم، ص ۳۵۵) حکایتی درباره بدگمانی انوشروان نسبت به وزیرش بزرجمهر و زندانی کردن وی درج شده است. طبق حکایت، پس از چندی انوشروان اجازه می‌دهد تا تنی چند از دوستان بزرجمهر برای دیدار و پرسش وی به زندان روند. آنجا می‌بینند که بزرجمهر همچنان سرزنده است. از وی علت را جویا می‌شوند و او می‌گوید که: «من گوارشی ساخته‌ام که اخلاط آن شش چیز است و هر روز از آن تناول می‌کنم.» وقتی از او می‌پرسند که مفردات دارویی این گوارش (جوارش

۱. نک: «لطایف شرفی و ارتباط آن با نفائس‌الفنون و منشآت خاقانی»، علی صفری آق‌قلعه، گزارش میراث، مسلسل ۱۷ و ۱۸، صص ۱۴-۱۷.

## «مروارید پیش خوک افشاندن»

### نکته‌ای دربارهٔ یک مقاله

وحید سبزیان پورا<sup>۱</sup>

دکتر بهمن سرکاراتی سالها در مقاله‌ای با عنوان «مروارید پیش خوک افشاندن» نشان داد که این تعبیر ذکر شده در عهد جدید، مثل یا کنایه‌ای دارای اصل ایرانی است. سرکاراتی برای اثبات این گفته از منظومه درخت آسوریک که موضوع آن مناظره میان بز و درخت خرما است از زبان بز چنین شاهد آورده است: «این زرین سخن که من به تو گفتم چنانست که کسی پیش خوک، مروارید افشاند...»

سؤال مهم این است که این تعبیر ابتدا در کدام متن آمده است، زیرا برخی معتقدند اصل پهلوی درخت آسوریک به تقلید از مفاخره‌های عربی پرداخت و بعد به زبان دری ترجمه شده است، آنگاه متن اصلی پهلوی از بین رفته و از روی ترجمه فارسی آن را دوباره به زبان پهلوی برگردانده شده است (نک: سرکاراتی ۱۳۵۲: ۴۷۳).

سرکاراتی معتقد است که این تعبیر ریشه ایرانی دارد و به خوبی نشان می‌دهد که تأثیر دین و فرهنگ مسیحی بر روی آیین و ادب ایران در اوایل عصر مسیحی کم بوده و بالعکس تأثیر بسیاری از بنیادهای دینی و آیینی ایرانی بر روی دیانت عیسوی به شکل غیرمستقیم مسلم است. او در ادامه می‌نویسد: با توجه به شواهد تاریخی و گواهی‌های باستان‌شناسی، بین‌النهرین شمالی و سرزمین‌های سوریه و فلسطین، بخشی از شاهنشاهی اشکانی محسوب می‌شدند و شیوه زندگی و بنیادهای حکومتی و دیوانی، طرز جامه پوشیدن و آرایش و زین‌افزارها، نوع معماری و هنر و تا حدودی مراسم و آیینهای مذهبی همه تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی به طور اعم و آیین پهلوی به طور اخص بوده است. نویسنده، سپس از نفوذ زبان ایرانی پهلوی اشکانی بر روی زبانها و لهجه‌های

۱. دانشیار دانشگاه رازی

wsabzianpoor@yahoo.com.

= گونه‌ای داروی تقویتی) چیست می‌گوید: «یکی از آن اخلاط اعتماد است بر حق تعالی. دوم آنکه هرچه خدای تعالی تقدیر کرده است بودنی است. سوم دانایی بدانکه صبر بهترین چیزهاست که مبتلا بدان پناه آورد. چهارم آنکه صبر نکنم چه کنم. پنجم آنکه تواند بود که کسی به بلای بتر ازین مبتلا شود. ششم آنکه زمان تا زمان نسیم فرج وزیدن گیرد.»

ساختار و مندرجات این حکایت مشابه است با آنچه در رسالهٔ پهلوی داروی خرسندی (مندرج در: متون پهلوی، گردآوری جاماسب‌جی دستور منوچهرجی جاماسب‌آسانا، گزارش سعید عریان، تهران، کتابخانهٔ ملی، ۱۳۷۱ش، ص ۱۸۵) دیده می‌شود و متن داروی خرسندی نیز شامل پنج شش مورد کوتاه است؛ چنانکه: «دارویی بود به سنگینی یک گرم: با منش آمیختن و از طریق دانش شناختن خرسندی به سنگینی یک دانگ. و اگر این نکنم چه کنم به سنگینی یک دانگ. از امروز تا فردا شاید بهتر شود به سنگینی یک دانگ. از این بدتر (هم) شاید بشود...»

با توجه به اینکه عوفی جوامع‌الحکایات را در سرزمین هندوستان نوشته، احتمال اینکه مطلب را از پارسیان هند شنیده یا از منابع آنان بهره برده باشد وجود دارد؛ اما از آنجا که وی با زردشتیان میانهٔ خوبی نداشته و چند جا از آنان بدگویی کرده است چنانکه در جایی از جوامع‌الحکایات (جلد اول از قسم سوم، ص ۲۰۰) می‌نویسد: «و مذهب مغی در میان خلق فاش شد و بعد از ظهور اسلام هنوز آن ملت باطل در میان خلق باقی مانده است». لذا می‌توان احتمال داد که عوفی محتوای نوشتهٔ خود را از ترجمه‌های فارسی یا عربی داروی خرسندی نقل کرده است. اختلاف میان دو متن نیز می‌تواند ناشی از کاربرد ترجمه‌ها و منابع واسطه باشد. ■

در شمارهٔ گذشته (ص ۳۷) نوشتهٔ آقای محسن جعفری‌مذهب با عنوان «ختم‌الغرائب یا تحفة‌العراقین» به اشتباه به نام کوشیار گیل به چاپ رسید. با پوزش از ایشان بدین‌وسیله تصحیح می‌شود.



منسوب به حضرت مسیح (ع) دانسته است: «لا تطرحوا الدر تحت أرجل الخنازير»

بس که ما در دیگ روغن ریختیم

بس گهر کز حلق خوک آویختیم

از قرائن و شواهدی که نشان می‌دهند این پند در ایران شهرت داشته همچنان که یاد شد پندی حکیمانه منسوب به بزرگمهر است که راغب اصفهانی و آبی نقل کرده‌اند و کنایه «گهر از حلق خوک آویختن» در آن دیده می‌شود: «المصطنع إلى اللثیم طوق الخنزیر تبراً، وقرط الکلب دراً، وألبس الحمار وشياً؛ وألقم الحية شهداً» (راغب اصفهانی ۱۴۲۰: ۱/۶۸۵؛ آبی، ۱۹۹۰: ۷/۶۶). ترجمه این قطعه چنین است: «کسی که به فرومایه نیکی می‌کند، گردن‌بند طلا به گردن خوک و گوشواره مروارید به گوش سگ انداخته، لباس گرانبها به تن الاغ کرده و عسل به دهان مار گذاشته است.»

#### کتابنامه:

- الآبی، أبو سعد، منصور بن الحسین، ۱۹۹۰، نثر الدرر، تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعة حسین نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الراغب الاصبهانی، ابی القاسم حسین بن محمد، ۱۴۲۰، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، حقه و ضبط نصوصه و علق حواشیه عمر الطباع، بیروت، شركة دار الارقم.
- سرکاراتی، بهمن، (۱۳۵۲)، «مروارید پیش خوک افشاندن»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۰۸، ص ۴۶۸-۴۹۱
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۳، مقدمه، تصحیح و تعلیقات بر منطق الطیر عطار نیشابوری، سخن.
- محقق، مهدی، ۱۳۴۰، «در جستجوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۱، سال نهم، ص ۳۳-۹۳.
- محقق، مهدی، ۱۳۶۶، «میزان تأثیر سعدی از متنبی»، ذکر جمیل سعدی، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۷-۱۸۴.

گونگون سامی مانند آرامی، آرامی تلمودی، سریانی ادسایی و ادبیات ماندایی سخن می‌راند و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: با توجه به مجموعه قرآینی که ذکر شد، می‌توان به آسانی چنین پنداشت، همچنانکه صدها لغت اشکانی مستقیماً در زبانهای سامی وارد شده و بسیاری از عنوانهای دیوانی و القاب حکومتی خاص ایران در این زبانها بعینه ترجمه شده‌اند، اصطلاح «مروارید پیش خوک افشاندن» نیز که اصل ایرانی داشته و به صورت ضرب‌المثلی در ایران اشکانی سایر بوده است، توسط مردمان مجاور مرزهای ایران پذیرفته شده و تا فلسطین نیز رسیده و آنگاه در کتاب عهد جدید راه یافته است» (سرکاراتی ۱۳۵۲: ۴۷۸).

آنچه در مقاله ارزشمند سرکاراتی جای خالی دارد تعبیری منسوب به بزرگمهر است که در منابع عربی آمده و نشان از آن دارد که این تعبیر آنقدر رایج بوده که از متون پهلوی به کتابهای عربی هم سرایت کرده است.

قبل از نقل سخن منسوب به بزرگمهر، شایسته است که نگاهی به تأثیر این مضمون در ادب فارسی و عربی داشته باشیم:

در قصاید ناصر خسرو آمده است:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مرین قیمتی در لفظ دری را

دکتر مهدی محقق (۱۳۴۰: ۴۶) در شرح بیت بالا

از ناصر خسرو می‌نویسد: «این تشبیه در شعر ابوعلی حسن بن محمد دامغانی دیده می‌شود:

قالوا مدحت إناساً لا خلاق لهم

مدحاً یناسب أنواع الأزهیر

قللت لا تعذرونی إننی رجل

أقلد الدرّ أعناق الخنازیر»

محقق در جایی دیگر (۱۳۶۳: ۳۹) می‌گوید: «تعالبی

نسبت به عیسی می‌دهد که گفته: لا تطرحوا الدر تحت أرجل الخنازیر.» زنده‌یاد دکتر محمد دامادی (۱۳۷۹:

۳۲۲) نیز عین مطالب بالا را در شرح بیت ناصر خسرو نقل کرده و سرانجام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

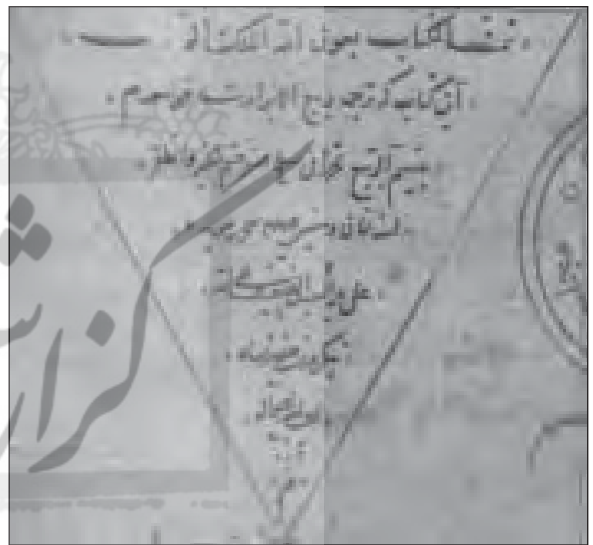
(۱۳۸۳: ۴۲۹) هم در شرح بیت زیر از منطق الطیر عطار، «گهر از حلق خوک آویختن» را از کنایه‌های

## نیکروز بن خضرشاه

### کاتبی از قرن نهم

#### علی نویدی ملاطی

از کاتبان نسخه‌ها علی‌رغم اهمیت بسیار کارشان، کمتر اطلاعی در دست است. البته در مواردی اندک که دانشمندی به کتابت اثری از خود یا دیگری پرداخته وضع به گونه‌ای دیگر است و این خود در حکم «التادر کالمعدوم» است. بسیاری از کاتبان مجهول‌القدر سده‌های پیشین کتابت را به عنوان حرفه اصلی خود برگزیده بودند که اغلب ممرّ معاششان نیز بود؛ به طوری که عده‌ای از این کاتبان در کنار اسمشان عنوان «کاتب» را نیز به کار می‌بردند و عده‌ای نیز علاوه بر کارهای اصلیشان چون خطاطی، تذهیب، تجلید، زرگری و ... به کار کتابت نیز می‌پرداختند.



عکس شماره ۱

یکی از این کاتبان که به نظر می‌رسد کار کتابت را به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کرده، شخصی است به نام نیکروز بن خضرشاه که اولین کتابت تا کنون شناخته‌شده از او، به تاریخ ۱۵ رمضان ۸۵۲ (جهان دانش) و آخرین اثر مورّخ ۱۴ شوال ۸۸۱ (مثنوی معنوی) در دست است. اگر فرضاً تاریخ آثار کتابت‌شده به دست این کاتب را تنها بین این دو تاریخ بدانیم، درمی‌یابیم که وی مدتی مدید از عمرش را در قرن نهم به کار کتابت می‌پرداخته است. از آنجا که صاحبان چهار اثر از آثار کتابتی تاکنون یافته شده از او منتسب به شیرازند، این گمان به ذهن می‌آید

که شاید خود نیز در این شهر به سر می‌برده و قبول سفارش کتابت آثاری از همان شهر که احتمالاً با اقبالی از طرف مخاطبان نیز روبه‌رو بوده، برایش آسان‌تر بوده باشد. علاوه بر این احتمال، خط وی نیز از نمونه‌های خوب خطی است که در آن دوره در شیراز رایج بوده است که البته نمونه‌های بسیاری از این نوع خط در دست است. اگر تصور کنیم که وی به هنگام اولین کتابت، جوانی بیست ساله بوده به هنگام آخرین کتابت تاکنون یافته‌شده از او، به سن ۴۹ سالگی رسیده بوده یعنی قسمت عمده عمرش (بیش از بیست‌وپنج سال) را نیز به کار کتابت می‌پرداخته.



عکس شماره ۲

از نکات جالب در خصوص کتابت آثار به دست نیکروز بن خضرشاه، دو بار کتابت نسیم‌الربيع (ترجمه ربیع‌الابرار) با فاصله پنج سال از یکدیگر است که در نوع خود جالب توجه و شایسته یک بررسی مستقل است که



## گرد ران با گردن است

تصحیح عبارتی در «ذیل نفثة المصدور»

ابوالرجاء قمی

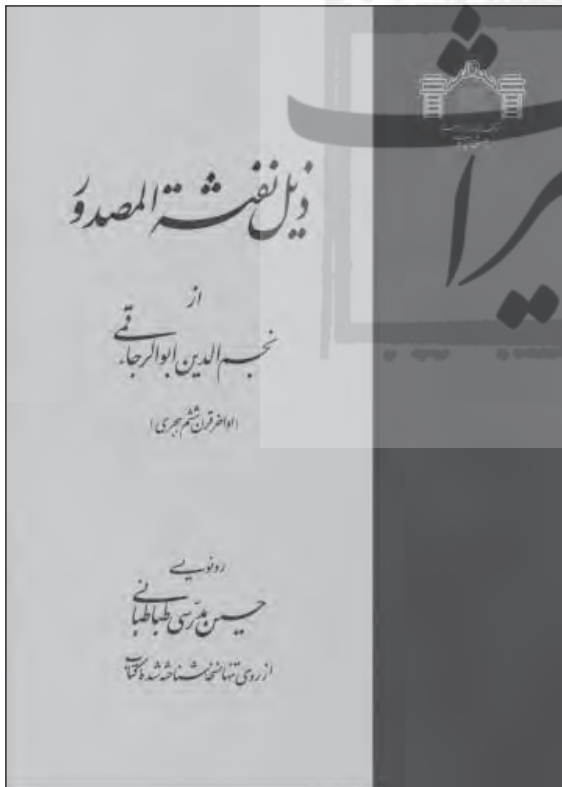
سیدعلی میرافضلی

ذیلی که نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، نویسنده توانای سده ششم هجری، به سال ۵۸۴ق بر نفثة المصدور انوشیروان خالد کاشانی (۴۵۹-۵۳۳ق) نوشته است، نخستین بار در سال ۱۳۶۳ به کوشش مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه با نام تاریخ‌الوزراء منتشر شد، بر اساس یگانه نسخه آن که در دارالکتب قاهره نگهداری می‌شود و در سال ۷۷۲ق کتابت شده است. دیگر بار، فاضل ارجمند جناب حسین مدرسی طباطبایی، بر مبنای همان دستنویس، متن کتاب را با عنوان ذیل نفثة المصدور سامان داد که چاپ نخست آن در سال ۱۳۸۶ منتشر شد و چاپ دوم آن، با افزوده‌ها و تجدید نظر، سال گذشته به همت کتابخانه مجلس شورای اسلامی عرضه یافت.

در مجالی دیگر بدان خواهیم پرداخت. تاریخ نسخه اول ۸۶۸ و تاریخ نسخه دوم ۸۷۳ است. نکته دوم، کتابت کلیات شاه داعی به صورت تدریجی و احتمالاً به صورت بخش‌بخش توسط اوست، ابتدا در ۸۶۶ یعنی زمانی که شاه داعی (ف ۸۷۰ق) هنوز حیات داشته و سپس در ۱۴ شوال ۸۸۱ یعنی یازده سال پس از مرگ شاه داعی که تاریخ اتمام آن است.



عکس شماره ۳



در دستنویس کتاب، نام مؤلف و اسم اثر نیامده و شناسایی مؤلف کتاب، مرهون دقت نظر دکتر

نسخه‌های کتابتی تاکنون یافته شده از نیکروزین خضرشاه به ترتیب تاریخی به قرار زیر است:  
جهان دانش تألیف محمدبن مسعودبن مسعودی غزنوی، به تاریخ ۱۵ رمضان ۸۵۲ (کتابخانه لس‌آنجلس مذکور در نشریه، دفتر ۱۱ و ۱۲، ص ۳۱).  
نسیم الربیع ترجمه ربیع‌الابرار از محمدبن احمدبن محمد الصوفی السمرقندی، به تاریخ سلخ صفر ۸۶۸ (کتابخانه مجلس، شماره ۱۴۶۸).  
تجزیه‌الأمصار تألیف و صاف الحضرة عبدالله شیرازی، به تاریخ ۳ ذیقعدة ۸۶۸ (کتابخانه مجلس، شماره ۸۳۲۱) ← عکس شماره ۱.  
نسیم الربیع، به تاریخ دهم ذیقعدة الحرام ۸۷۳ (دانشگاه استانبول، ش ۲۳۷) ← عکس شماره ۳.  
کلیات شاه داعی شیرازی، به تاریخ ۸۶۶ و ۱۴ شوال ۸۸۱ (کتابخانه ملک، شماره ۴۹۱۲) ← عکس شماره ۲.  
مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (دفترهای ۵ و ۶) به تاریخ ۲۰ شوال ۸۸۱ (سپهسالار، شماره ۲۱۹، دفترهای ۵ و ۶ مثنوی). ■

استفان فربنکس است که آن را از عبارتی که در کتاب مرزبان‌نامه نقل شده، باز یافته است. کتاب از زمان انتشار، علاوه بر اهمیت تاریخی‌اش، به دلیل نثر زیبا و پرمایه نویسنده، جای خود را در بین پژوهشگران متون فارسی باز کرد. ذیل نفثة‌المصدر، مشحون از امثال و حکم و کنایات و نکات و لطایف ادبی است که باعث غنای آن شده است و از آن می‌توان به گونه مأخذ ارزشمندی برای شناسایی مثلها و مثل‌واره‌های رایج در قرن ششم هجری بهره گرفت. این ویژگی کتاب، از دیرباز مورد توجه نویسندگان فارسی بوده است. چنانکه وراوینی در دیباچهٔ مرزبان‌نامه ضمن ذکر نام کتاب ابوالرجاء قمی، آن را سرشار از «یواقیت نکت و درر امثال» دانسته است. مرحوم مدرس رضوی در پایان چاپ خود، فهرست بلندی از مثلها و عبارات مثلی کتاب استخراج و درج کرده است.

جناب مدرسی طباطبایی، بر آن است که بر خلاف نظر اغلب محققان، این کتاب گنجینه امثال فارسی نیست و تنها در چهار مورد جمله‌ای فارسی به عنوان مثل سایر نقل شده و دعوی مثل فارسی بودن هر جمله دیگر، باید با شاهی از بیرون تأیید شود؛ هم اصل مثل بودن آن و هم مثل فارسی بودن آن. به نظر ایشان، اغلب نکات و لطائف ادبی و کنایات و مثلهای موجود در متن ابوالرجاء قمی، الهام گرفته از امهات متون شعر و ادب عربی است که شواهدی هم در مقدمهٔ چاپ دوم در این باب اقامه شده است. اگرچه کسی در این باب با آن محقق فاضل مناقشه‌ای ندارد، این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که همان قدر اشارت که در کتاب قمی به شعر عرب هست، با جستجو در شعر فارسی هم می‌توان سراغ گرفت و کافی است کسی بررسی تطبیقی میان نثر ابوالرجاء با دیوان شعرای فارسی زبان در سدهٔ پنجم و ششم هجری صورت دهد و آبشخورهای ذهن و زبان پرداختهٔ مؤلف را شناسایی کند. احاطه و اشراف شگرف جناب مدرسی بر ادبیات عرب، برای نشان دادن پیوند نثر کتاب با متون شعری عرب، هم در مقدمه کتاب جلوه‌گر است و هم در پانوشته‌های آن. ای کاش چنین همتی،

صرف تبیین ارتباط عبارات کتاب با شعر فارسی هم می‌شد. اینکه نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، به مثل بودن پاره‌ای از عبارات مثلی کتاب اشاره نکرده، دلیلی بر مثل بودن آن عبارت نیست. آوردن فهرستی از امثال فارسی موجود در متن کتاب ابوالرجاء قمی، با مجال اندکی که این نوشته دارد، فی‌الحال امکان‌پذیر نیست. اما اشاره به دو مورد آن که به گره‌گشایی عبارات مبهم کتاب کمک می‌کند، مفید است.

تک‌نسخه‌ای بودن کتاب باعث شده است ابهامات زیادی در متن مصحح مرحوم دانش‌پژوه بر جای بماند. خوشبختانه بسیاری از این نقایص در ویراست دوم چاپ جناب مدرسی طباطبایی رفع شده است. گو اینکه، هنوز هم عباراتی در متن چاپی هست که درست خوانده نشده یا لاینحل مانده است که به دو مورد آن اشاره خواهد شد.

۱. مرکب جهان‌نورد او از اخری بدین جویی به چنین سر باز زده (برگ ۱۹۸ پ). صورت صحیح عبارت به احتمال بسیار چنین است: مرکب جهان‌نورد او از اخوری بدین چربی سر باز زده. آخور چرب کنایه از جایی با وفور نعمت است.

۲. پنداشت که کرد رانی با کردن بوی آرد (برگ ۱۸۹ پ). صحیح: پنداشت که گرد رانی بی‌گردن به وی آرد. که مأخوذ از یک مثل کهن پارسی است. هنگام اشاره به اینکه نیش و نوش با هم درآمیخته است، گویند: گرد ران با گردن است. یعنی اگر کسی از قصاب طلب گوشت نیکویی داشته باشد، ناچار با آن گوشت نامرغوب هم می‌دهند. سنتی که از پس دهها سده هنوز هم به نیکویی رعایت می‌شود! به مثل بودن این عبارت در کتاب ابوالرجاء قمی اشارتی نرفته است؛ اما شواهد بسیار از دواوین شعرا موجود است که گواه این امرند (نک، امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۹۰). ضمن آنکه در بیتتی از ادیب صابر ترمذی، به صراحت، مثل دانسته شده است:

دست بر رانش نهادم، مشت زد بر گردنم

این مثل با یادم آمد گرد ران با گردن است

(فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، ص ۶۱۱۷)

